بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و نود و دوم\_2 تیر 1400

[اشکال شیخ بر حکم مرحوم صدر در شش قسم ابتدای این مقام]

اساس تقسیم بندی مرحوم صدر نسبت به مقلد در اصول دین در دو مقام بود، مقام اول بر مبنای جواز تقلید بود، و مقام دوم بر مبنای عدم جواز تقلید، تاکنون بر این مبنا شش صورت را بیان فرمود که خود این شش صورت هم به صور دیگری قابل انقسام است، چون حکمش با این صور واضح می شود، نیازی به ذکر مستقل نداشت، اما آن شش صورت همه­اش تاکنون بر فرض تقلید است، در جایی که تقلید بر او جایز نبوده است، بلکه علم به اصول دین و نظر و معرفت واجب بوده است.

در هیچ یک از شش صورت گذشته ایشان حکم به خروج از ایمان و اسلام نفرمود، نهایتا جایی که بداند معرفت بر او لازم است، و معرفت را ترک کند، محکوم به فسق است، و نهایت در مورد مقلدی که به حق رسیده ظانا مع الاصرار این بود که او مؤمنٌ مرجی فی الآخرة. اما در همۀ این شش مورد چون تقلید در حق بوده است، خروج از ایمان و اسلام، در بیان سید صدر نبود.

آن عبارتی که در پایان جلسۀ گذشته از شیخ انصاری رضوان الله علیه به عنوان تعلیقه بیان کردیم، این است که حکم کردن به ایمان هولاء، یعنی این شش قسم، حکم به ایمان این شش قسم، لا بجامع فرض القول بعدم جواز التقلید، مگر نه این است که شما می گویید تقلید در اصول دین جایز نیست؟ مگر نه این است که این تقسیم­بندی مقام دوم مبتنی بر مبنای وجوب معرفت و عدم تقلید است. کسی که معرفت را ترک می­کند، کسی که نظر کردن را در اصول دین ترک می­کند، ضررش فقط این نیست که فاسق شده است چون واجبی از واجبات را ترک کرده است، ضرر ترک نظر، ضرر تقلید به تصریح بزرگانی مثل علامه این است که انسان از ایمان خارج می­شود.

مگر نه این است که علامه در شرح حادی عشر فرمود، ایمان معرفت حاصل عن الدلیل است لا التقلید، پس باید برای این که ایمان محقق شود، نظر باشد، تا نظر نباشد، ایمان محقق نیست، در این شش قسم درست است که تقلید در حق است، ولی در هر شش قسم، واجبی به نام معرفت و نظر طرد شده، در هر شش قسم تقلید صورت گرفته، در هر شش قسم اگر هم ایمان و باوری هست چه جازما، چه ظانا، باور حاصل شدۀ از تقلید است، ایمان و باور حاصل شدۀ از تقلید عند العلماء اجمع کما ادعاه العلامه ایمان نیست.

به عبارت اخری مستفاد از کلمات علما این است که وجوب معرفت، واجبی غیری است، نه واجبی نفسی. وجوب معرفت و نظر برای این است که من ایمان پیدا نمی کنم الا بالنظر، ایمان واجبی است نفسی و تنها راه حصول این واجب نفسی، عمل به یک واجب غیری است، أی النظر، اساسا بدون نظر رسیدن به این واجب نفسی ممکن نیست. سیدنا الصدر در هر 6 قسم شما فرض کرده­ای این شخص تقلید کرده در اصول دین بدون این که نظر و معرفتی پیدا کرده باشد، در هر شش قسم این واجب غیری ترک شده، و ترک این وجوب غیری فقط اثرش در حد فسق نیست، ترک این وجوب غیری باعث می­شود که انسان به نقطۀ مطلوب به مقصود اصلی واجب نفسی است، که ایمان است، نرسد، کما یقتضیه اطلاق معقد اجماع العلامه که اگر انسان با تقلید باور کرد، علما، نام باور او را ایمان نمی گذراند، و احکام ایمان بر آن مترتب نمی­کنند. پس چرا سیدنا حکم به ایمان این شش قسم فرمودید؟ اولی این است که بفرمایید این افراد مؤمن نیستند، و باور تقلیدی عند العلماء نشان ایمان نیست.

[اشکال بر شیخ]

حال کسی کأنّه دفاعا عن سید صدر و اشکالا علی الشیخ، مطلبی را به شیخ عرض می کند، و شیخ مطلب او را پاسخ می­دهد، و از خود دفاع می­کند، گذرا و اشاره وار، که هم آن اشکال نیاز به توضیح دارد، هم پاسخ شیخ محتاج به شرح است. بنده برای این که عبارت شیخ واضح­تر شود، ان مطلب را به صورت إن قلتَ، قلتُ عرض می کنم.

إن قلتَ در مورد وجوب نظر و وجوب معرفت به اصول دین دو مبنا هست، قبول دارم عده ایی وجوب نظر را واجب غیری می­دانند، قبول دارم عده ایی مثل علامه معتقد هستند تا وجوب نظر نباشد، تا نظر نباشد، ایمان نیست، قبول دارم که طبق این مبنا این 6 قسم، مؤمن نیستند، اشکال شما شیخ انصاری را بر مبنای وجوب غیری نظر و معرفت و می گویم بر این مبنا هیچ یک از 6 قسم مؤمن نیستند ولی جناب شیخ انصاری از فرمایش شیخ طوسی در عده که خود شما در همین صفحۀ 581 مطرح می­کنید، یک مبنای دیگر هم در مورد وجوب نظر استفاده می­شود، که خود شیخ طوسی بدان معتقد است، و آن مبنا این است که نظر کردن در اصول اعتقادات، واجبی مستقل است، واجبی نفسی است، لا الغیری، نه این که برای حصول ایمان نظر واجب است، نه این نیست، بلکه حتی اگر ایمان هم از راهی مثل تقلید حاصل شد، ایمان است، ولی ایمان در عین ترک یک واجب نفسی، و ایمان در عین ترک یک واجب نفسی، یعنی در عین آن که مؤمن است، فاسقش می­کند، ترک وجوب معرفت.

اگر سید صدر در این 6 قسم فرمود این ها مؤمن هستند ولی فاسق، بر مبنای مورد شما و علامه نیست، که معرفت را واجب غیری می گیرید و می گویید بدون معرفت و نظر ایمان محقق نمی شود، بلکه بر مبنای شیخنا الطوسی است در کتاب عده که وجوب نظر را واجب مستقل و نفسی گرفته است و ترک آن طبیعتا در صورتی که مقلدا مؤمن باشد، باعث خروج از ایمان نمی شود. بلکه مثل ترک هر واجب نفسی دیگر موجب فسق است، و لذا است که سید صدر این 6 قسم را مؤمن فاسق شمرد. اشکال شما شیخ انصاری بر سید صدر وارد نیست.

[پاسخ شیخ بر این اشکال]

قلتُ: ظاهر کلام سید صدر به این است که قول مشهور را مبنا را قرار داده است، نه قول شیخ طوسی را، در جایی که کسی بخواهد مطلبی را تبیین کند، که ان مطلب بر طبق نظر اکثر علماء یک نتیجه می دهد، بر طبق نظر قلیلی نتیجه متفاوت می شود، اگر بخواهد عبارتش بر طبق نظر قلیل تفسیر شود، لکان علیه اقامة الشاهد و القرینة، بر این که اگر این مطلب را من گفتم، بر مبنای خودم می گویم که مبنای عدۀ قلیلی است مثل شیخ طوسی، و الّا تقسیم بندی کردن، حکم به فسق کردن، نه حکم به کفر، ظهورش این است که بر همان مبنای مشهور مشی می کند.

این مشی بر خلاف مشهور است که محتاج به قرینه است، هر جا کسی قرینه و شاهدی نیاورد، ظهورش این است که نه بر مبنای شاذ و قلیل بلکه بر مبنای مشهور مشی کرده، مگر این که از گوشه و کنار کلام و کتابش، شواهدی اقامه کند، که ممشای او، ممشای قلیل است، نه مشهور. و چون سید صدر چنین نکرده است و هیچ قرینه و شاهدی اقامه نفرموده است، بر این که مقصد و مقصودم آن مبنای قلیل و نادر است، ظهور کلامش این است که اگر حکم به ایمان می کند، بر مبنای مشهور است، اگر حکم به فسق می کند، بر مبنای مشهور است، در حالی که گفتیم بر مبنای مشهور نمی توان گفت، این اشخاص 6 گانه مؤمن هستند چون بر مبنای وجوب نظر بحث می کنیم، بر مبنای وجوب نظر به وجوب غیری تقسیم می کنیم، بر مبنای مشهور حکم می کنیم.

سیدنا الصدر اگر مبنا مبنای مشهور است، مبنای مشهور وجوب استقلالی و نفسی نظر نیست، بلکه مبنای مشهور، وجوب غیری است، چرا شما با این که یک واجب غیری به نام نظر ترک شده، تا نتیجه اش این شود که این مؤمن از راه تقلید مؤمن حقیقی نیست، باز او را مؤمن می دانید؟ چرا ترک چنین واجبی را که موجب خروج از ایمان است، فقط موجب فسق می­شمرید، اگر مراد شما مبنایی است که از شیخ طوسی حکایت شده است و به او نسبت داده شده است، که مبنای عده­ای قلیلی است و آن وجوب نفسی و استقلالی نظر است، قرینه اقامه نکرده­ایید که من اگر این ها را مؤمن می شمارم، بر مبنای وجوب نفسی نظر مؤمن شمرده­ام و اگر آن ها را فاسق می­دانم، چون این وجوب نفسی را ترک کرده­ام. چرا این قید را نزدید، ظهور کلام­تان مبنای مشهور است، و این اشکال بر شما وارد است. پس باید حکم به عدم ایمان این ها کنید، نه حکم به ایمان و فسق.

تمام این توضیحات، شرح این 5 خطی است که مجددا امروز هم می خوانم. این 5 خط را شما با توضیحات ما در نظر بگیرید:

**أقول الحکم بإیمان هولاء لا یجامع فرض القول بعدم جواز التقلید إلا أن یرید بهذا القول، قول الشیخ قدس سره من وجوب النظر مستقلا لکن ظاهره ارادة قول المشهور، فالاولی الحکم بعدم ایمانهم علی المشهور، کما یقتضیه اطلاق معقد اجماع العلامه فی اول الباب الحادی عشر؛ لأن الایمان عندهم المعرفة الحاصلة عن الدلیل لا التقلید.**

پس بر این مبنا باید حکم به خروج از ایمان بکنید، نه حکم به فسق چون ظهور کلام­تان وجوب غیری است، که مبنای مشهور است. نه مبنای عده­ایی کم مثل شیخ طوسی، بله اگر شما هم به علامه اشکال دارید و بر مبنای ایشان مشی نمی کنید و بر مبنای خودتان این شخص را مؤمن می­شمارید، بحثی نیست و إلا بر مبنای مشهور، بلکه آنچه علامه ادعای اجماع کرد، فرمایش شما قابل قبول نیست.

این شرح مفصل فرمایش شیخ انصاری، خذوا و اغتنموا!

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.